|  |
| --- |
| موضوع: سوره حمد  عنوان: تفسير سوره مبارکه حمد جلسه 15  مدت زمان: 31.01 دقیقه اندازه نسخه كم حجم: 3.55 MB دانلود اندازه نسخه پر حجم: 7.10 MB دانلود  اعوذ بالله من الشيطان الرجيم  بسم الله الرحمن الرحيم  الحمد لله رب العالمين \* الرحمن الرحيم \* مالك يوم الدين  قيامت، مملوك خداي سبحان  در آيهٔ مباركهٔ \*«مالك يوم الدين»\*(1) چند احتمال به عرض رسيد كه احتمال آخرش اين بود كه \*«مالك يوم الدين»\*(2) به اين معنا باشد خداي سبحان الان مالك قيامت است و يوم الدين مملوك باشد نه ظرف بر خلاف احتمال قبل كه مملوك محذوف بود و يوم الدين ظرف. يعني در روز جزا روز قيامت معلوم مي‌شود كه خداي سبحان مالك جميع اشياء بود. و اما اين احتمال كه يوم الدين مملوك باشد، و خداي سبحان مالك روز جزا باشد.  شبهه عدم اضافه شدن مالك به زمان  شبهه‌اي مطرح است كه زمان مملوك نمي‌شود. به زمان مي‌گويند فلان شخص مَلِك زمان است، نمي‌گويند مالك زمان است.  جواب: زمان و جميع موجودات مِلك تكويني خداي سبحان  اين دربارهٔ غير خدا اينچنين است ولي دربارهٔ خداي سبحان كه جميع موجودات ملك خداست هم زمان و هم حركت و هم ماده‌اي كه با حركت زمان را توليد مي‌كنند و مانند آن، ديگر اين سؤال موردي ندارد چون هر چه موجود است ملك تكويني خداي سبحان است. پس او مي‌تواند مالك قيامت باشد. عمده آن است كه اين مالك در اينجا به معناي حال يا استقبال كه بعدها خداي سبحان مالك بشود، نيست. بلكه به معناي استمرار است.  قيامت هم اكنون موجود است(3)  و) اعداد بهشت و جهنم شاهد بر وجود قيامت  همواره خداي سبحان مالك روز قيامت است. و روز قيامت هم الان موجود است. زيرا در بسياري از آيات سخن از اعداد است كه \*«اعدت للمتقين»\*(4). جنت اعدت للمتقين. يا جهنم \*«اعدت للمتقين»\*(5). اين آماده شدن ظاهرش وجود است. اگر يك امري دليل قطعي اقامه شد كه او الان موجود نيست و بعداً‌ موجود مي‌شود، در آن گونه از موارد انسان به قرينهٔ خارجي اين فعلهاي ماضي را حمل بر مجاز مي‌كند مي‌گويد چون مستقبل محقق الوقوع است در حكم ماضي است. ولي اگر دليل عقلي بر خلاف اقامه نشد، بلكه دليل عقلي بر وفاق اقامه شد كه جهنم بالفعل موجود است و بهشت بالفعل موجود است،‌ اين ظواهر به ظاهرشان ابقاء مي‌شود. ديگر قرينه‌اي نداريم كه آن قرينه وادارمان بكند كه اين فعل ماضي را به معناي مضارع بگيريم. و بگوييم نكتهٔ‌ تعبير از جريان قيامت به ماضي براي آن است كه مستقبل محقق الوقوع در حكم ماضي است. ظواهر آيات اين است كه بهشت الان موجود است، جهنم الان موجود است، \*«جنة عرضُها السموات و الارض اعدت للمتقين»\*(6) يا \*«واتقوا النار التي اعدت للكافرين»\*(7) و مانند آن. اگر ظاهر آيات اين است كه بهشت و جهنم الان موجود است و دليل عقلي بر خلاف اين ظواهر نيست، بلكه دليل عقلي اين ظواهر را تأييد مي‌كند، اين ظواهر به ظهورشان باقي خواهند ماند. علي اي حال اين دار عذاب و آن دار ثواب الان بالفعل موجود است. مسئلهٔ بهشت و جهنم بالفعل موجود است و از نظر انسان آينده است كه انسان آينده وارد مي‌شود ولي او بالفعل موجود است. آني كه اهل باطن است مي‌بيند كه يك كسي دارد معصيت مي‌كند، در جهنم دارد غوطه‌ور مي‌شود. وقتي توبه و رحمت الهي شامل حالش شده است از جهنم بيرون مي‌آيد. \*«إنّ الذين يأكلون اموال اليتامي ظلماً انما يأكلون في بطونهم ناراً»\*(8) اهل باطن مي‌بينند كسي كه مال يتيم دارد مي‌خورد، دارد آتش مي‌ خورد. اگر توبه كرد و مال يتيم را برگرداند، همان مي‌شود رحمت براي او. اهل باطن اينجور مي‌بينند. غرض آن مقام بالفعل موجود است، انسان به تدريج و در آينده به آن مقام راه پيدا مي‌كند. تدريج در اين طرف است. انسان بعداً به آن مي‌رسد. نه اينكه او معدوم باشد و بالفعل موجود نباشد. انسان بعد از موت به آن مقام مي‌رسد يا بعد از موت براي او روشن مي‌شود كه در آنجا بود. يا ورود انسان بعد از موت است يا ظهور اينكه او در جهنم بود و نمي‌ديد بعد از موت است. اگر بعديت است براي انسان است نه براي تحقق خود قيامت. تعبيرات \*«اعدت للمتقين»\*(9)‌، \*«اعدت للكافرين»\*(10) و جريان گستردهٔ معراج رسول خدا (عليه آلاف التحيه و الثناء) همه نشانهٔ وجود بالفعل قيامت است. لذا مرحوم خواجه (رضوان الله عليه) در متن تجريد سخن ايشان اين است كه: (السمع دلّ علي ان الجنة و النار مخلوقتان الآن و المعارضات متأولة)(11) اين متن تجريد مرحوم خواجه (رضوان الله عليه) است. مرحوم علامه هم اينچنين شرح كرده است﴿12﴾. شيخنا الاستاد مرحوم آقاي شعراني (رضوان الله عليه) اين چنين شرح كرده است﴿13﴾. همهٔ محققين علماي اماميه و محققين علم كلام اين چنين شرح مي‌كنند كه بهشت و جهنم الان موجود است و انسان بعداً وارد مي‌شود طبق دستورات ظاهري يا بعداً براي انسان معلوم مي‌شود كه در جهنم بود و نمي‌دانست، طبق بحثهايي كه اهل باطن دارند. بنابراين اگر چنانچه ظواهر كتاب و سنت اين است كه بهشت و جهنم بالفعل موجود است. دليل عقلي بر اين ظواهر عليه اين ظواهر اقامه نشد. بلكه آنها كه اهل استدلالند برهان اقامه مي‌كنند كه جهنم و بهشت بالفعل موجود است. پس دليل عقلي نه تنها مخالف نيست، بلكه موافق است. قيامت به دو قسم است ديگر. رحمت دارد به نام بهشت. بهشت به نام رحمت و عذاب به نام جهنم. \*«اعدت للمتقين»\*(14) آن قسمت بهشت. دربارهٔ نارش فرمود: \*«اعدت للكافرين»\*(15). قيامت اين دو مرحله دارد، اين دو بخش را دارد. \*«و اتقوا النار التي اُعِدّتْ للكافرين»\*(16) يا دربارهٔ بهشت فرمود: \*«جنة عرضها السموات و الارض اعدت للمتقين»\*(17). بنابراين ظواهر اين است كه بهشت و جهنم بالفعل موجود است.  سؤال...  جواب: بله، از اين طرف تدريج است. بله ديگر صراط بالفعل موجود است. عبورش مربوط به بعد است. صراط دارد، حساب دارد، ميزان دارد، همه‌اش جريان دارد. نسبت به اينها نسبت به اينها يا بعداً اين مراحل را طي مي‌كنند يا بعداً براي اينها ظهور مي‌كند كه اينها طي كردند يا ماندند. احد الامرين است اگر بعديت است نسبت به اهل دنياست. و گر نه صراط بالفعل موجود است، جهنم بالفعل موجود است، بهشت بالفعل موجود است، و ميزان الهي بالفعل موجود است نه اينكه بعداً خدا ميزان بيافريند، همهٔ اينها بالفعل موجود است. انسان از اين طرف يا بعداً وارد مي‌شود يا نه بعداً مي‌فهمد كه در اين صحنه بود. لذا ظواهر ديني آن است كه اينها موجودند. جريان معراج به خوبي شهادت مي‌دهد كه اينها موجودند. محققين و علما مي‌گويند اينها بالفعل موجودند و براهين عقليه مي‌گويد اينها بالفعل موجودند. اهل معنا هم كه مي‌بينند. بنابراين عارف مي‌بيند. حكيم برهان اقامه مي‌كند. متكلم به ظواهر تمسك مي‌كند. مفسر به ظواهر آيات تمسك مي‌كند. در جريان معراج هم كه اهل باطن به آن استدلال مي‌كنند، كاملاً مشهود است. و لسان قرآن هم اين لسان است كه اگر شما سير باطني داشته باشيد، به خوبي جهنم را مي‌بينيد. \*«كلا لو تعلمون علم اليقين لترون الجحيم»\*(18) ديگر دلالت به اين خوبي در او ترديدي نيست كه.  ز ) اولياي خدا و \*«مالك يوم الدين»\*  از آن طرف دربارهٔ امام سجاد (سلام الله عليه) آمده است كه وقتي اين \*«مالك يوم الدين»\*(19) را قرائت مي‌كرد، آنقدر قرائت مي‌كرد كه بي‌هوش مي‌شد. بالاخره يك چيزي را مي‌ديد كه اينگونه بي‌هوش مي‌شد ديگر. و الا صرف مفهوم كه آدم را بي‌هوش نمي‌كند كه. از پا درنمي‌اندازد كه. دربارهٔ امام صادق (سلام الله عليه) اين است. دربارهٔ امام سجاد (سلام الله عليه) اين است. وقتي اين سورهٔ مباركهٔ حمد را قرائت مي‌كردند به \*«مالك يوم الدين»\*(20) كه مي‌رسيدند اين قدر قرائت مي‌كردند كه بي‌هوش مي‌شدند. چه چيز را مي‌ديدند بي‌هوش مي‌شدند؟ آن كه آدم را بي‌هوش مي‌كند همان مشاهدهٔ آن \*«نار الله الموقده»\*(21) است ديگر. آن است كه آدم را بي‌هوش مي‌كند. و الا مفهوم كه آدم را از پا درنمي‌آورد كه. اين كه «كان﴿ع﴾ إذا قرأ مالك يوم الدين يكرّرها حتّى كادَ أن يموت»(22) اين است ديگر. آنگاه اين روايتهايي كه دربارهٔ امام صادق (سلام الله عليه) هست، دربارهٔ امام سجاد (سلام الله عليه) هست كه اين آيه را اينقدر مي‌خواندند كه بي‌هوش مي‌شدند. يا اين قدر مي‌خواندند كه گويي از متكلمش دارند مي‌شنوند. و لسان قرآن كريم اين است كه طوري عبادت كنيد كه اين را ببينيد. مي‌گويند هنر آن است كه آدم جهنم را ببيند.  خود هنر آن دان كه ديد آتش عيان ني گپ «دلّ علي النّار الدخان»(23)  و گر نه انسان بگويد به فلان دليل قيامتي هست اين گپ است. ني گپ «دلّ علي النار الدخان». اگر كسي از لوازم قيامت پي به قيامت ببرد او دارد گپ مي‌زند. چون گپ است، حرف است، در او اثر نمي‌كند. بنابراين اگر عقلاً و نقلاً يوم القيامه الان موجود است، اين موجود مالك مي‌طلبد. چون هر موجودي كه هستي او عين ذات او نبود، مالك مي‌خواهد. اگر يك موجودي هست بالذات بود، ملك كسي نيست. اگر يك موجودي هست بالذات نبود، هستي او عين ذات او نبود، به غير وابسته است. به غير وابسته است يعني مملوك غير است. اگر قيامت اين چنين است، موجود است و هستي او عين ذات او نيست، پس به غير وابسته است. زمان و زمين و همه و همه در موطن خود موجودند. بساط زمان برچيده مي‌شود در قيامت.  سؤال...  جواب: خود زمان بساطش برچيده مي‌شود. ديگر ما زماني نخواهيم داشت. ديگر نبايد ما آنچه را كه رتبه‌اش بعد است در الان بسنجيم. البته الآن اين خيابان كه موجود است، خيابان در مسجد وجود ندارد. پس ما بگوييم خيابان معدوم است! يا كسي كه در خيابان است هنوز به صحن نرسيده است، پس بگويد صحن معدوم است! صحن در جاي خودش موجود است. اين شخص بعداً وارد صحن مي‌شود. نه اينكه صحن معدوم است. اگر صحن در خيابان نيست، به اين معنا نيست كه صحن رأساً معدوم است. پس بالفعل موجود است.  اگر بالفعل موجود است، بالفعل مملوك است. وقتي بالفعل مملوك شد، بالفعل مالك دارد. مالك بالفعل او خداي سبحان است. چرا؟ چون او رب العالمين است، يك. اگر چيزي هستي داشت و هستي او عين ذاتش نبود، به غير وابسته است. قيامت هست و هستي او عين ذات او نيست و به غير وابسته است. و غيري كه مالك قيامت باشد، جز ذات اقدس اله، احدي نيست. فهو سبحانه و تعالي \*«مالك يوم الدين»\*(24).  نقش ياد معاد در هدايت و تربيت  نقش \*«مالك يوم الدين»\*(25) در سياق حمد آن است كه اعتقاد به قيامت جزء بهترين نعم الهي است كه انسان را از هر تباهي مي‌رهاند. براي اينكه انسان يا جزء افرادي است كه از ترس عبادت مي‌كند. اين از ترس جهنم دست به گناه نمي‌زند. يا جزء افرادي است كه شوق بهشت وادارش مي‌كند به اطاعت و ثواب. در اثر اشتياق به بهشت تن به فضائل مي‌دهد و تن به گناه نمي‌دهد. يا فوق اين دو گروه است، منتظر لقاي حق است، اين هم در قيامت است، چون قيامت درجاتي دارد. يك \*«جنات تجري من تحتها الانهار»\*(26) است كه براي اوساط اهل ايمان است. يك (جنت اللقاء) است كه براي اوحدي از اهل ايمان است. آنكه جزء متوسطين از اهل ايمان شد، فقط همان \*«جنات تجري من تحتها الانهار»\*(27) نصيب اوست. و آنكه جزء اوحدي از اهل ايمان است، گذشته از اينكه \*«ان المتقين في جنات و نهر»\*(28) يعني همين \*«جنات تجري من تحتها الانهار»\*(29) را داراست، \*«في مقعد صدق عند مليك مقتدر»\*(30) را هم داراست. آن عنداللهي بودن را هم داراست. اگر اين شخص جزء اوحدي از اهل ايمان بود، دلش پيش آن \*«عند مليك مقتدر»\*(31) است. به اشتياق \*«عند مليك مقتدر»\*(32) كه لقاي حق است، عبادت مي‌كند. پس \*«مالك يوم الدين»\*(33) از اسماي حسناي خداي سبحان است كه اين باعث حمد خواهد بود. خدا را حمد مي‌كنيم كه او \*«مالك يوم الدين»\*(34) است. و اگر روز جزايي نبود و انسان با مرگ از بين مي‌رفت و نابود مي‌شد، راه كمال براي هيچ متكاملي نبود و چيزي هم جلوي هيچ درنده‌اي را نمي‌گرفت. آنچه كه جلوي تبهكاران را مي‌گيرد و راه متكاملين را باز مي‌كند، مسئلهٔ قيامت است. پس خدا را شكر مي‌كنيم كه قيامتي دارد. خدا را شكر مي‌كنيم كه عذاب و بهشتي دارد كه براي ترس از عذاب او خود را هدر نمي‌دهيم. براي شوق به بهشت او خود را به كمال مي‌رسانيم و مانند آن.  \*«مالك يوم الدين»\* حد وسط برهان اختصاص حمد  اين هم مي‌تواند از حدود وسطايي باشد كه برهان اقامه بشود. بگوييم خداي سبحان مالك روز جزاست، و هر كه مالك روز جزاست محمود است، پس خدا محمود است. چرا خدا مالك روز جزاست؟ به آن بحثهاي گذشته برمي‌گردد. چرا هر كه مالك روز جزاست محمود است؟ براي اينكه مالك روز جزا بودن، روز قيامت را به پا كردن و ايجاد كردن زمينهٔ تحويل سعادت مردم است. اگر انسان با مرگ نابود مي‌شد و روز جزايي نبود، نه انسانِ بافضيلت از فضيلتش طرفی می بست، نه انسان تبهكار دست از تجاوز برمي‌داشت. و جهان مي‌شد \*«فهم في امر مريج»\*(35) مي‌شد هرج و مرج. پس خدا را شكر كه قيامتي دارد. خدا را شكر كه جهنمي دارد. انساني كه براي ترس از جهنم دست به گناه نمي‌زند، بايد شاكر باشد. خدا را شكر كه جهنمي داشت و ترس از جهنم وادارمان كرد كه كار خلاف نكنيم. همان طوري كه رحمانيّت خدا و رحيم بودن خداي سبحان باعث محمود بودن اوست، مالك روز قيامت بودن هم باعث محمود بودن اوست.  پرورش الهي انسان بين خوف و رجاء  آنگاه انسان را هم يك بُعدي بار آوردن روا نيست. اگر هميشه سخن از رحمت حق باشد، خداي رحمان و رحيم را به مردم معرفي بكنند، اين احياناً زمينهٔ تجري و غرور را فراهم مي‌كند. اگر خدايي كه رحمان و رحيم است به عنوان \*«مالك يوم الدين»\*(36) هم شناخته بشود، انسان بين خوف و رجاء حركت مي‌كند. اين طور نيست كه فقط در سمت رحمت حركت كند بگويد باري به هر جهت، خدا رحيم است. نه وقتي بداند كه خدا هم رحمان و رحيم است، هم \*«مالك يوم الدين»\*(37). مالك يوم الدين يعني روز پاداش. خدايي كه مالك روز پاداش است. در روز پاداش، بهشتي است كه رحمت است. جهنمي است كه جهنم را اميرالمؤمنين (سلام الله عليه) در نهج معرفي كرد. فرمود: «دار ليس فيها رحمه»(38)؛ جهنم جايي است كه هيچ رحمت در آن نيست. پس اگر سخن از رحمت خداي سبحان است، سخن از عذاب او هم هست. تا انسان در مسيري حركت كند كه بين خوف و رجا باشد. \*«يدعون ربهم خوفاً وطمعاً»\*(39). اين چنين نباشد كه هميشه به طرف رحمت كشانده بشود و از عذاب الهي غافل باشد. چه اينكه همواره انسان را ترساندن هم صحيح نيست كه انسان را به مرز نااميدي بكشاند و از رحمت بي‌انتهاي حق نااميد باشد. بين خوف و رجا حركت كند. و خداي سبحان كساني را مي‌پروراند كه بين خوف و رجا حركت كنند. وقتي جريان علم و اهل علم و تشويق به فراگيري علوم را بازگو مي‌كند، قبلش مسئلهٔ خوف و رجا را تشريح مي‌كند. همان آيهٔ معروف كه سخن از \*«هل يستوي الذين يعلمون و الذين لا يعلمون»\*(40) در او آمده است. صدر آيه اين است كه: \*«أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِداً وَقَائِماً يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»\*(41) در سورهٔ زمر وقتي تشويق مي‌كند مردم را به فراگيري علوم، آيهٔ 9 سورهٔ زمر اين است. اول نمي‌گويد علم چيز خوبي است. يا نمي‌گويد عالم و غير عالم يكسان نيستند. چون علم يك ابزار كار است و نه هدف. صدر آيه اين است، آيهٔ 9 سورهٔ زمر صدرش اين است: \*«أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِداً وَقَائِماً يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ»\*(42)؛ اول تهذيب است بعد علم. صدر آيه اين است كه آن كسي كه در فرصتهاي شب به ياد خدا برمي‌خيزد، قانت است، اهل قنوت و نيايش و ابتهال و لابه و تضرع و زاري است. \*«ساجداً و قائماً»\*(43) گاهي در سجده است گاهي در قيام. \*«يحذر الاخرة و يرجوا رحمة ربه»\*(44) از آخرت خود مي‌ترسد، چون خدا منشأ رحمت است، مبدأ رحمت است و غضب براي او بالعرض است نه بالذات. \*«يحذر الاخرة و يرجوا رحمة ربه»\*(45) رجا را به رحمت رب نسبت داد، ترس را به پايان كار خود نسبت داد. فرمود اين انسان از پايان كار خود مي‌ترسد و به رحمت خدا اميدوار است. نه به پايان كار خود اميدوار باشد كه بگويد من به پايان كار خود تكيه مي‌كنم. اين چنين نيست كه انسان بتواند به پايان كار خود تكيه كند. حوادث روشن نيست. گاهي انسان به اندازهٔ «فواق ناقه» ممكن است اوضاع برگردد. در روايات اين است اگر كسي مواظب خود نباشد و خود را به خدا نسپارد، ممكن است معاذ الله به اندازهٔ «فواق ناقه» اوضاع برگردد﴿46﴾. فواق اينهايي كه ساروانند يا مسؤول دوشيدن شير شترند، اين دست را كه باز مي‌كنند تا پستان شتر را بگيرند فشار بدهند دوباره باز كنند، اين حالت را مي‌گويند فواق يعني همين لحظه. در روايت آمده است ممكن است به اندازهٔ «فواق ناقه» يعني دوشيدن يك شتر به همين اندازه اوضاع يك كسي برگردد. مؤمني كافر بشود. كافري مؤمن بشود، يك همچين چيزي. پس بنابراين انسان اگر اميدي دارد به رحمت خدا اميد دارد، نه به سوابق كار خود. از سوابق كار خود مي‌ترسد و به رحمت خدا اميدوار است. \*«يحذر الاخرة و يرجوا رحمة ربه»\*(47) آنگاه فرمود: \*«قل هل يستوي الذين يعلمون و الذين لا يعلمون»\*(48) بنابراين اگر مسئلهٔ حرمت و ارزش علم است، بعد از تهذيب و وارستگي است. و وارستگي هم اين است كه انسان بين خوف و رجا باشد. و خوف را از پايان كار خود و رجا را به رحمت خداي سبحان نسبت بدهد. در همان آيه‌اي كه قرائت شده است، \*«يدعون ربهم خوفاً و طمعاً»\*(49) نشانهٔ آن است كه انسان را بين خوف و رجا مي‌پروراند. يا در اوائل سورهٔ انعام هم مشابه اين تعبير بين خوف و رجا آمده است كه خداي سبحان به رسولش دستور مي‌دهد در آيهٔ 14 و 15 اين چنين مي‌فرمايد: \*«قُلْ أَغَيْرَ اللّهِ أَتَّخِذُ وَلِيّاً فَاطِرِ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلاَ يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلاَ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ \* قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»\*(50) همان تثليثي كه در روايات هست كه بندگان خدا سه گروهند؛ يك عده براي ترس از جهنم، يك عده براي شوق به بهشت، يك عده حباً لله خداي سبحان را عبادت مي‌كنند، اين تثليث از اين دو آيه استفاده مي‌شود. آنهايي كه حباً خداي سبحان را عبادت مي‌كنند كه «تلك عبادة الأحرار» (51) آن در بخش اول ذكر شده است. \*«قل أغير الله أتخذ ولياً فاطر السموات و الارض»\*(52)؛ چون خدا فاطر السموات و الارض است، من او را به عنوان ولي اتخاذ مي‌كنم. اين عبادت احرار كه تحت ولايت الله‌اند، چون \*«فاطر السموات و الارض»\*(53) است كه فوق خالق است. نه چون به ما نعمت مي‌دهد يا اگر عبادت نكنيم كيفرمان مي‌كند. گروه دوم كساني‌اند كه براي شوق به ثواب عبادت مي‌كنند. آنها را با اين صورت توجيه كرد، فرمود: \*«و هو يطعم و لا يطعم»\*(54) چون خدا انعام مي‌كند، طعام مي‌دهد، چه در دنيا چه در بهشت مي‌پروراند، لذا معبود ماست. اين مال كسي است كه شوقاً الي النّعمه خدا را عبادت مي‌كند. گروه سوم كساني‌اند كه از ترس عبادت مي‌كنند. \*«قل إني أخاف إن عصيت ربي عذاب يوم عظيم»\*(55) من اگر معصيت بكنم از عذاب روز عظيم مي‌ترسم. كه اين گروه سوم است كه «خوفاً من النار» اطاعت مي‌كنند و معصيت نمي‌كنند.  اسماي شوق انگيز و هراس‌‌آور خدا  بنابراين تعليم ديني بر اين است كه خوف و رجا را كنار هم ذكر بكند. ساير اسماء حسناي ياد شده، رب العالمين بودن، الرحمن بودن، الرحيم بودن، در انسان شوق ايجاد مي‌كند كه رحيم را، رحمان را بپرستد. اما مالك يوم الدين بودن در انسان ترس ايجاد مي‌كند كه اگر اطاعت نكرد و دست به آلودگي زد، گرفتار روز جزا خواهد بود. روز جزايي كه خدا مالك است بالقول المطلق. خدايي كه احياناً خودش را بخواهد معرفي كند مي‌فرمايد به اينكه من اگر عزيزترين پيامبرم و همهٔ انسانها را بخواهم از بين ببرم، قادرم و كسي نيست كه در برابر اين تصميم جهاني من مقاومت كند. اين را دربارهٔ حضرت عيسي اين چنين فرمود. آيهٔ 17 سورهٔ مائده اين است. مي‌فرمايد اينها كه عيسي را ابن الله مي‌دانند بايد بدانند كه: \*«لقد كفر الذين قالوا إنّ الله هو المسيحُ ابن مريم»\*(56) چرا كفروا؟ براي اينكه \*«قل فمن يملك من الله شيئاً إنّ أراد أن يُهلِك المسيحَ ابن مريم و أمّه و من في الارض جميعاً»\*(57)؛ اگر خدا بخواهد عيسي را و مادرش را و همهٔ اهل زمين را يكجا از بين ببرد، كي در برابر اين قدرت توان مقاومت دارد؟ آن خداست. انسان اگر مالكي را كه بالقول المطلق مالك است و مالكيتش، اين جور مالكيتش در روز قيامت ظهور مي‌كند يا مالك آن روز قيامت است كه كل نظام كيهاني را يكجا عوض مي‌كند. بنابراين براي اينكه اين عبادتها و نوع گرايشها يك‌جانبه نباشد، طمعا في الرحمه نباشد، خوفاً من العقاب باشد، ترهيب و ترغيب كنار هم، حذر و رجا كنار هم، طمع و خوف كنار هم، تا انسان در اين هستهٔ مركزي حركت كند، اسم مبارك \*«مالك يوم الدين»\*(58) در كنار \*«الرحمن الرحيم»\*(59) آمده است. و خود مي‌تواند حد وسط باشد براي اثبات حمد. چه خدا چون \*«مالك يوم الدين»\*(60) است محمود است. چه اينكه مي‌تواند رابطي باشد كه آيات بعد را به آيات قبل مرتبط كند و منشأ عبادت و استعانت خداي سبحان باشد، او همان رحمانيت اوست، رحيميت اوست و مالكيت اوست. و اما اگر در دعاي كميل و امثال دعاي كميل آمده است كه من اگر بعضي از اوامر شما را مثلاً تخلف كردم «الهي و مولاي اجريت علي حكماً اتبعت فيه هوي نفسي و لم احترس فيه من تزيين عدوي»(61) يا به اينجا كه رسيد «فتجاوزت بما جري علي من ذلك بعض حدودك و خالفت بعض اوامرك فلك الحمد علي في جميع ذلك»(62) اگر نسخه حمد باشد و حجت نباشد، چون بعدش دارد كه «فلك الحجة علي في جميع ذلك و لا حجة لي فيما جري علي»(63) يعني تو بر من «و لا حجة لي فيما جري علي»، «فلك الحجة عليّ»(64) اگر نسخه حمد نباشد و حجت باشد، كه از بحث ما بيرون است. ظاهراً «فلك الحجة علي في جميع ذلك» (65) است، در قبال «و لا حجه لي فيما جري علي»(66) اگر حجت نباشد و حمد باشد، در پي بحثهاي گذشته روشن است، خدايي كه عذاب دارد، همين ترساندنش رحمت است كه عده‌اي خوفاً من النار دست به تباهي نمي‌زنند. همين ترهيب از جهنم است كه انسان خود را نجات مي‌دهد. اگر نبود مسئلهٔ جهنم و ترس از جهنم اكثريّ گرفتار عذاب مي‌شدند. و عمر را به هدر مي‌دادند. پس خدا را شكر كه جهنمي دارد، تهديدي كرده است و اگر از حدش تجاوز كرديم مشمول رحمت او مي‌شويم. اين هم يك نحوه عذاب و بلايي است. در بيانات حضرت امير كه قبلاً هم خوانده شد اين بود كه حضرت فرمود: «نحمده علي آلائه كما نحمده علي بلائه»(67) همان طوري كه خدا آلائي دارد در برابر آلاء محمود است، بلايي هم دارد كه در برابر بلا محمود است. آزمايش است. بنابراين خود جهنم داشتن، خود ترساندن از اسماي حسني خداي سبحان است كه باعث محمود شدن اوست. آنگاه اين آيات همه و همه هر كدام اسمي از اسماي الهي را در‌بر دارد كه منشأ حمد خداست و اين زمينه است براي اينكه عبادت فقط منحصر به خدا باشد ولا غير. اگر دربارهٔ آيهٔ مباركهٔ \*«مالك يوم الدين»\*(68) يا آيات ديگر مطالبي مانده است، ممكن است فردا مطرح بشود و اگر نه دربارهٔ عبادت و استعانت بحث مي‌كنيم.  «و الحمد لله رب العالمين»  پاوقي‌ها:  (1) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.  (2) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.  ﴿3﴾ پنج شاهد بر وجود قيامت در جلسهٴ چهاردهم نقل شده است.  (4) سورهٔ آل عمران، آيهٔ 133.  (5) سورهٔ آل عمران، آيهٔ 131.  (6) سورهٔ آل عمران، آيهٔ 133.  (7) سورهٔ آل عمران، آيهٔ 131.  (8) سورهٔ نساء، آيهٔ 10.  (9) سورهٔ آل عمران، آيهٔ 133.  (10) سورهٔ آل عمران، آيهٔ 131.  (11) كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، ص 426  ﴿12﴾ كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، ص 426  اقول: اختلف الناس في ان الجنة والنار هل هما مخلوقتان الآن ام لا فذهب جماعة الي الاوّل وهو قول أبي علي وذهب ابو هاشم والقاضي الي إنهما غير مخلوقتين احتج الاولون بقوله تعالي ﴿اُعدّت للمتقين﴾، ﴿اُعدّت للكافرين﴾، ﴿يا آدم اسكن انت و زوجك الجنة﴾، ﴿عندها جنة المأوي﴾ وجنة المأوي هي دار الثواب فدلّ علي انها مخلوقة الآن في السماء...  ﴿13﴾ ترجمه و شرح فارسى كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، مرحوم ايت الله شعراني، ص 594.  (14) سورهٔ آل عمران، آيهٔ 133.  (15) سورهٔ آل عمران، آيهٔ 131.  (16) سورهٔ آل عمران، آيهٔ 131.  (17) سورهٔ آل عمران، آيهٔ 133.  (18) سورهٔ تكاثر، آيات 5 ـ 6.  (19) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.  (20) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.  (21) سورهٔ همزه، آيهٔ 6.  (22) اصول كافي، ج 2، ص 602.  (23) مثنوي معنوي، دفتر ششم، بيت 2505؛  (24) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.  (25) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.  (26) سورهٔ بقره، آيهٔ 25.  (27) سورهٔ بقره، آيهٔ 25.  (28) سورهٔ قمر، آيهٔ 54.  (29) سورهٔ بقره، آيهٔ 25.  (30) سورهٔ قمر، آيهٔ 55.  (31) سورهٔ قمر، آيهٔ 55.  (32) سورهٔ قمر، آيهٔ 55.  (33) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.  (34) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.  (35) سورهٔ ق، آيهٔ 5.  (36) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.  (37) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.  (38) نهج‌البلاغه، نامه 27.  (39) سورهٔ سجده، آيهٔ 16.  (40) سورهٔ زمر، آيهٔ 9.  (41) سورهٔ زمر، آيهٔ 9.  (42) سورهٔ زمر، آيهٔ 9.  (43) سورهٔ زمر، آيهٔ 9.  (44) سورهٔ زمر، آيهٔ 9.  (45) سورهٔ زمر، آيهٔ 9.  ﴿46﴾ اصول كافى، ج 3، ص 117؛ عن ابي عبد الله﴿ع﴾ قال العِيَادةُ قدرُ فُوَاقِ نٰاقةٍ اٰوحَلْبِ ناقةٍ.  (47) اصول كافى، ج 3، ص 117؛ عن ابي عبد الله﴿ع﴾ قال العِيَادةُ قدرُ فُوَاقِ نٰاقةٍ اٰوحَلْبِ ناقةٍ.  (48) اصول كافى، ج 3، ص 117؛ عن ابي عبد الله﴿ع﴾ قال العِيَادةُ قدرُ فُوَاقِ نٰاقةٍ اٰوحَلْبِ ناقةٍ.  (49) سورهٔ سجده، آيهٔ 16.  (50) سورهٔ انعام، آيات 14 ـ 15.  (51) اصول كافي، ج 2، ص 84.  (52) سورهٔ انعام، آيهٔ 14.  (53) سورهٔ انعام، آيهٔ 14.  (54) سورهٔ انعام، آيهٔ 14.  (55) سورهٔ انعام، آيهٔ 14.  (56) سورهٔ مائده، آيهٔ 17.  (57) سورهٔ مائده، آيهٔ 17.  (58) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.  (59) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 3.  (60) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.  (61) مفاتيح الجنان، دعاي كميل.  (62) مفاتيح الجنان، دعاي كميل.  (63) مفاتيح الجنان، دعاي كميل.  (64) مفاتيح الجنان، دعاي كميل.  (65) مفاتيح الجنان، دعاي كميل.  (66) مفاتيح الجنان، دعاي كميل.  (67) نهج‌البلاغه، خطبهٔ 114، بند 1.  (68) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.    عکس  || | RSS |
|  |
| |  |  |  | | --- | --- | --- | |  |  |  | |